

بررسی عوامل فراز و فرود فقه شیعه پس از شیخ طوسی و مطالعه شرایط تأثیرگذار بر رشد دوباره آن

علیرضا کریمی^۱

منوچهر صمدی‌وند^۲

چکیده

ادوار فقه و تحول در روش فقهت شیعه رابطه‌ی مستقیمی با اوضاع اجتماعی - مذهبی جوامع شیعی دارد؛ به طوری که می‌توان آن را منعکس‌کننده‌ی خصوصیات یک عصر تاریخی و در عین حال مؤثر در شکل‌گیری عناصر عصر بعد دانست. این تحولات فقط تفریح فقه و بیان احکام را دربر نمی‌گیرد، بلکه شامل روش استنباط و نقش فقها در کاربرد احکام نیز می‌گردد. دو دوره مهم از ادوار فقه شیعی، مقارن با دوران حکومت ایلخانی و تیموری است؛ دوره‌ی نخست، دوره‌ی تقلید و رکود فقه است که تا نیمه‌ی قرن هفتم ادامه دارد و پس از آن یکی از طولانی‌ترین ادوار فقه و اصول شیعه آغاز می‌شود و مجدداً، فقه شیعی، دوره‌ای از شکوفایی و پویایی را تجربه می‌کند. در این دوره با ظهور دانشمندان بزرگ شیعی، فقه دچار تحولات اساسی و مهمی می‌شود. در این مقاله سعی شده است با نگاهی به سیر تحول فقه شیعه از دوره ایلخانی تا اواخر تیموری؛ عوامل رکود فقه شیعه پس از شیخ طوسی و شرایط تأثیرگذار بر رشد دوباره آن در دوره پس از مغول بررسی شود. لیکن پیش از آن با نگاهی مختصر به دوره قبل از ایلخانی به کارنامه و تلاش‌های شخصیت‌های برجسته‌ای نظیر شیخ طوسی، شیخ مفید و سید مرتضی اشاره شده است. همچنین موانع پیش‌روی علمای عصر مغول و فرصت‌ها و چالش‌های آن عصر، بخش دیگری از این مقاله را تشکیل می‌دهد. بررسی سیر تحول فقه شیعه و شرایط پر فراز و نشیب آن طی دو دوره‌ی مذکور، نتیجه‌ی پایانی این نوشته است.

کلیدواژه‌ها: فقه شیعه، ایلخانان، فقه اهل سنت، تیموریان، ادوار فقه.

An investigation of the ups and downs of Shiite jurisprudence after Sheikh Tousi

K. Alireza¹

S. Manouchehr²

Abstract

Jurisprudence periods and revolution in jurisprudence methods is in direct relationship with socio-religious conditions of Shiite communities. In fact, it can be considered as reflecting element of a historical era characteristics, while it can also be considered as influencing factor in forming next era elements. This changes do not just involve jurisprudence branches and expression of religious commandments, rather it involves deduction methods and Jurists' role in expressing religious commandments. Two important eras of Shiite jurisprudence were simultaneous with Ilkhanid and Teymuri governorship era. First era is recession and imitation era of Shiite jurisprudence, continuing till mid seventeenth century. After that, one of longest eras of Shiite principles and jurisprudence started and Shiite jurisprudence experienced an era of development and mobility once more. In this era, with the advent of grand Shiite scholars, jurisprudence underwent crucial and important changes. In this article the researchers have tried to investigate the factors leading to Shiite jurisprudence recession after Sheikh Tousi as well as the influential conditions leading to its re-growth after Mogul era considering Shiite jurisprudence evolution from Ilkhani till late Teymuri era. However, before that the authors investigated the precious deeds and attempts of some noble figures such as Sheikh Tousi, Sheikh Mofid and Seyyed Morteza by having a glance on the era before Ilkhanid dynasty. Moreover, investigation of the obstacles, opportunities and challenges facing scholars in Mogul era constitutes another part of the article. An investigation of Shiite jurisprudence evolution and its vicissitude conditions during the two mentioned eras is the final conclusion of this article.

Keywords: Shea jurisprudence, Ilkhanid, Sunni jurisprudence, Teymurid, jurisprudence periods.

1 - Associate Professor of History, Tabriz university ali_karimi @ tabrizu.ac.ir

2 - Department of Islamic Theology, Tabriz Branch, Azad Islamic University, Tabriz, Iran.
amadivand@ iaut.ac.ir



مقدمه

دوره تاریخی مورد بحث یک فاصله زمانی تقریباً سیصد ساله را شامل می‌شود که از سال ۶۱۷ ق یعنی با یورش مغولان به ایران شروع می‌شود و تا سال ۹۰۷ ق که سلسله صفویه رسماً تاسیس شد تداوم می‌یابد. این برهه تاریخی در طول حیات سیاسی ایران، جزو بحرانی‌ترین دوره‌ها محسوب می‌شود، طوری که تا به امروز نیز پیامدهای مثبت و منفی آن ادامه دارد. در این میان تأثیر سیاست‌های مذهبی ایلخانان بر دگرگونی‌های مذهبی و اندیشه‌ای در ایران، بیش از سایر شئون بود. زیرا مغولان یا ایلخانان نخستین سلاطینی بودند که از صدر اسلام تا قرن هفتم، در ایران روی کار آمدند ولی به آیین اسلام و طریقت عامه اعتقادی نداشته و اساساً در مواجهه با وضعیت دینی جامعه واکنش‌های مختلف و گاه متضادی از خود بروز دادند. این اتفاق در شرایطی رخ داد که برای نخستین بار سایه سنگین دستگاه خلافت و مشروعیت خلیفه افول کرده بود؛ همین امر سرآغاز دوره‌ی جدیدی از حیات سیاسی- مذهبی در ایران است که زمینه استقلال مذهبی ایرانیان از دستگاه رسمی خلافت را پدید آورد. به این ترتیب می‌توان مسائل مذهبی عصر ایلخانان را مهم‌ترین موضوع مورد مطالعه در این دوره و تأثیرات آن را اساسی‌ترین حادثه‌ی قرن هفتم و هشتم پنداشت؛ زیرا مسایل این دوره زمینه تثبیت و رسمیت یافتن تشیع در ایران را فراهم می‌سازد. این حادثه با اقدامات ایلخانان مسلمان و غیر مسلمان گره خورده است. به این ترتیب که ایلخانان غیر مسلمان از تسلط عالمان و سیاست‌مداران سنی کاسته و ایلخانان مسلمان با گرایش به تشیع، از آن حمایت کردند. همین امر بر رشد و تحوّل فقه شیعی تأثیر فراوانی داشت.

چهارچوب نظری

فقه شیعی از نیمه‌ی قرن پنجم به بعد، تحت تأثیر تحولات سیاسی و حمله و استیلای ترکان سلجوقی و خوارزمشاهیان، فقدان چهره‌های نام‌آور و نابسامانی فرهنگی- اجتماعی، دچار افول شد، به نحوی که در ادوار فقه از این دوره با عنوان دوره‌ی تقلید یاد می‌شود. اما این دوران در سال ۶۵۶ ق با حمله هلاکوخان به بغداد و قتل آخرین خلیفه عباسی

«المعتصم» به پایان رسید. با از بین رفتن تعصب مذهبی؛ علمای شیعی در حله متمرکز شدند و شهر حله به عنوان مرکزی برای درس و بحث شیعه تبدیل شد، که خود زمینه دوره دوم شکوفایی فقه شیعه را فراهم آورد.

پیش از این، آرای علما زیر سایه و سیطره‌ی علمی شیخ طوسی، رنگ باخته بود به طوری که برای مدت‌ها کسی یارای مقابله با نظرات او را نداشت. لیکن تمرکز دوباره در حله و باز شدن فضای تعامل مذهبی، موجب شد که عده‌ایی از علما و دانشمندان کم‌کم مخالفت با نظرات شیخ را مطرح ساخته و آرای جدیدی را در محافل علمی ابراز دارند که از مهمترین آنها می‌توان به «سیدابوالمکارم بن زهره» و «ابن ادريس حلی» اشاره کرد.

چیستی و چرایی این تحولات از یکسو و نسبت آن با دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی از سوی دیگر، روش و نگرش مؤلف در این مقاله را تشکیل می‌دهد. بدون شک، تحول فقه شیعی به همان نسبتی که متأثر از اوضاع اجتماعی و سیاسی روزگارش بود، با گسترش آرا و برآمدن عالمان برجسته، بر سیاست و فرهنگ عصر خود سایه افکند.

مطالعه‌ی این حادثه از منظر تاریخ فرهنگی، در واقع رویکردی نو به موضوعی است که پیش از این یا از منظر فقهی - کلامی به آن توجه شده یا صرفاً از منظر تاریخی و کورنولوژیک بررسی شده است. تفاوت منظر اخیر - یعنی تاریخ فرهنگی - در توجه به موضوع به عنوان یک کل و یک فرایند است. دگرگونی‌هایی فکری برخلاف حوادث عینی تاریخی، دارای دو بستر هستند: یکی مدرسه و مکتب و دیگری اجتماع؛ بسیاری از مباحث فقهی از جنس جدل‌های اهل مدرسه است، به این معنا که بر سر موضوعی فقهی، مجادلات فراوانی صورت گرفته تا رأیی صادر شود که غالب علما بر آن اجماع نمایند. به این ترتیب یک نوآوری، رجعت یا تکاپوی اندیشه‌ای در بستر مدرسه شکل گرفته که عامه در آن حضوری عینی نداشته یا از آن بی‌اطلاع بودند. اما فقه به عنوان قانون اسلام و دستورالعملی اجرایی، پس از استنباط به عرصه‌ی اجتماع راه یافته مورد استفاده‌ی عامه قرار می‌گیرد. همین امر موجب شده که بستر دوم در دگرگونی‌های مذکور رخ‌نمایی کند. هرچند که تمام حوادث در عرصه‌ی اجتماع رخ می‌دهند اما کمتر حادثه‌ای را می‌توان یافت که در دو ساحت و عرصه‌ی مجزا تولد و نمو داشته باشد. در عین حال باید توجه کرد که تحولات فقه شیعی



در این دوران و به ویژه پس از استقرار ایلخانان در نسبتی عینی و دقیق با فقه اهل سنت قرار داشت به این معنا که نزد فقهای تسنن، از دست رفتن پایگاه سیاسی خلافت عباسی - مهم‌ترین حامی همیشگی فقه اهل سنت - از یکسو و محدودیت‌های فقهی در عدم دخل و تصرف در احکام اولیه از سوی دیگر، موجب شد که فقه اهل سنت در شرایط سیاسی جدید از پاسخ‌گویی مناسب به مسائل مختلف باز بماند. اما شیعیان با ادامه‌ی حیات خویش در حله و جبل عامل و مطرح نمودن خویش به عنوان مخالفان ساختار خلافت سنی با شرایط حاکمان جدید همخوانی بیشتری داشتند. بررسی چنین فرایندی از منظر تاریخ فرهنگی، در واقع توجه به دو ساحت اندیشه (به منزله تاریخ‌نخبگان) و فرهنگ (به منزله تاریخ عامه) است. با چنین رویکردی، در این مقاله تلاش شده تا تأثیر و تأثر دو سویه‌ی اندیشه‌های شیعی و جامعه‌ی ایرانی - اسلامی در سپهر سیاست و اجتماع بررسی و بازنمایی شود.

اوضاع اجتماعی - سیاسی شیعیان پیش از حمله‌ی مغولان

مذهب تشیع، از صدر اسلام و همزمان با گسترش مرزهای اسلامی، به سرعت به ایران راه یافت و تعارض‌های سیاسی آن با دستگاه خلافت، زمینه رشد آن در ولایات دوردست را فراهم کرد این روند ادامه داشت تا اینکه آل‌بویه در ربع دوم قرن چهارم وارد بغداد شد و در مرکز خلافت عباسی از شیعیان این دیار حمایت کرد. سیطره‌ی سیاسی آنان موجب شد که در طول یکصد سال با حمایت از شیعیان و ظهور علمایی نظیر شیخ مفید به تقویت این مذهب در عراق عجم و عرب یاری رسانند. هرچند که حاکمیت سلجوقیان قدرت شیعیان را محدود کرد، اما نتوانست آن را از بین ببرد چرا که در این زمان حله (در بغداد) به‌عنوان مرکزی برای تشیع درآمد بود و در عراق عجم هم تشیع پیروان زیادی پیدا کرده بود.

در آستانه‌ی حملات مغولان به شرق اسلامی که با خلافت «الناصرلدين الله» هم زمان بود، شیعیان به عنوان یک گروه اجتماعی تاثیرگذار بر شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در بغداد و سایر نقاط مطرح بوده‌اند. هر چند، خوارزمشاهیان - به بهانه‌ی مخالفت شیعیان با خلفای عباسی - به نظر می‌رسد در یک بازی سیاسی، اظهار تمایل به علویان و شیعیان می‌نمودند و تا آنجا پیش رفتند که متهم به تشیع نیز شدند (خواند میر، ۱۳۸۰: ۳۲۷/۲).

برخی منابع و حتی آثار پژوهشی جدید خلیفه الناصر لدین الله را متمایل به تشیع دانسته‌اند (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۴۳۲). اما به نظر می‌رسد این تدبیر الناصر به واسطه‌ی کمبود و ضعف دیوانسالاری بوده؛ الناصر در جهت ترمیم این آشفتگی تصمیم به بهره‌گیری و جلب همراهی تمامی گروه‌ها و طبقات اجتماعی در عرصه‌ی سیاست نمود.

در چنین شرایط سیاسی و اجتماعی، علمای شیعی در جهت تکوین پایگاه تشیع و متمایز ساختن فقه شیعی بر می‌آیند. نقش اجتماعی و حتی سیاسی علمای شیعی در عراق به عنوان نمایندگان غیر رسمی اقلیت شیعی موجبات تأثیرگذاری آنان را بر دایره‌ی پیروانشان و گاه اتخاذ تصمیماتی از سوی دستگاه خلافت را فراهم می‌نمود؛ برای نمونه انتخاب ابن علقمی وزیر شیعی خلیفه را ناشی از همین امر دانسته‌اند، وی که توسط المستعصم آخرین خلیفه عباسی به وزارت رسیده بود تا سقوط بغداد و کشته شدن خلیفه همچنان بر سمت خود باقی ماند (جوینی، ۱۳۶۲: ۱/۴۵؛ خواند میر، ۱۳۸۰: ۳۳۶/۲). ابن علقمی با وجود بروز شایستگی‌ها و تلاش برای جلوگیری از سقوط بغداد، همواره از سوی منابع سنی متهم به هم‌دستی با مغولان شده و بخش قابل ملاحظه‌ای از منابع این عصر به اتهامات وارده به ابن علقمی در باب سیاست‌های جنگی وی در مقابله با هلاکو اختصاص یافته است.^۱

مناسبات درون‌گروهی شیعیان

آنچه موجب قوام و قوت جامعه‌ی شیعی و هویت برجسته‌ی آن در کنار سایر فرق اسلامی شده بود، حضور عالمان شیعی و نایبان آنها و تعامل آنان با شیعیان بود. این مهم از عصر واپسین امامان شیعی آغاز شد و پس از غیبت صغری، به نقطه‌ی اوج خود رسید. از مرحوم شیخ مفید، آثاری به جای مانده که حاکی از این واقعیت است که در آن زمان عالمان دینی به مثابه زعمیم شیعیان، برای تبلیغ و حل مشکلات دینی مردم، نایبانی به مناطق مختلف می‌فرستادند. شاهد بر این مدعا، سؤالاتی است که یکی از نایبان شیخ مفید از

۱- به همان میزان که منابع اهل سنت درباره این وزیر شیعی، اتهام هم‌دستی با مغولان را مطرح می‌کنند، از خصال نیکوی او نیز سخن می‌گویند. ابن عماد حنبلی او را مقصر اصلی سقوط بغداد می‌داند اما در عین حال تصریح می‌کند که وی مردی فاضل بود (ابن عماد حنبلی: ۱۴۱۴: ۲۷۲/۵ به نقل از: یعقوبی: ۱۳۸۴: ۱۲۶-۱۲). البته در مقابل ابن فوطی و ابن طقطقی هم وی را از این اتهام مبری می‌دانند (ابن طقطقی: ۱۳۸۰: ۴۶۱).



شهرهای شمالی ایران از وی پرسیده است و مرحوم شیخ نیز در قالب کتابی با نام المسائل السرویه، جوابها را برای وی نوشته و ارسال داشته‌اند (حسینی جلالی، ۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۷۳).

از گونه‌های برقراری این ارتباط که می‌توان به خوبی در منابع قرن پنجم یافت، سوال و جواب مردم و شاگردان از علمای آن عصر است. از آن جایی که شیخ مفید در قرن پنجم، هم‌چون سایر دانشمندان متمایز، به عنوان زعیم شیعه شناخته می‌شده است، لذا هم‌نایبان وی و هم مردم سؤالات خویش را به بغداد ارسال می‌کردند و جناب شیخ پاسخ‌های آنها را در قالب نوشته‌ای و حتی در قالب کتابچه و رساله برای آنها می‌فرستاد. مرحوم شیخ مفید رساله‌ای دارد به نام جوابات اهل موصل، این کتاب مجموعه پاسخ‌هایی است که ایشان در جواب استفتائات مردم موصل فرستادند (شیری زنجانی، ۱۳۷۱: ۱۳۲-۱۴۰). در واقع شیخ مفید با نگارش رسائل و کتب و انتشار آن در اقصی نقاط عالم اسلامی - که پیروان شیعی در آن حضور داشتند - نقش امروزی مرجعیت را در جامعه‌ی عصر خود ایفا می‌کرد.

کیفیت و چگونگی مدیریت اجتماعی سادات و علویان، یکی دیگر از مقوم‌های این گروه در قرون میانه بود که در درون جامعه شیعه یک ساختار اختصاصی داشت و از آن به «نقابت» تعبیر می‌شد. در اواخر قرن چهارم، ابواحمد حسین بن موسی، پدر سید رضی، نقیب شیعیان بوده است. ابن اثیر در گزارشی آورده است: در سال ۳۸۰ ق در ماه ربیع الاول ابواحمد پدر سید رضی سرپرستی طالبیین و دیوان مظالم و امارت حجاج را به عهده گرفت (ابن اثیر، ۱۴۲۲: ۹، ۷۸). این مسأله در دوره مورد بحث (یعنی عصر استقرار ایلیخانان) چنانکه اشاره خواهد شد، به شکل جدی‌تری مطرح است.

مجموعه اسناد و گزارش‌ها بیانگر این واقعیت تاریخی است که محافل علمی و فرهنگی شیعیان تا اوایل قرن پنجم از رونق چشمگیری برخوردار بوده لیکن، تحولات سیاسی قرون بعدی، تا نیمه‌ی قرن هفتم، حیات فرهنگی - اجتماعی شیعیان، از جمله تکاپوهای علمی - فقهی آنان را با دشواری و رکود مواجه ساخته است.

عوامل تأثیرگذار بر رکود فقه شیعی در دوره‌ی چهارم از ادوار فقه

دوره‌ی سوم از ادوار فقه شیعه، با چهره‌های تأثیرگذاری چون ابن جنید و شیخ مفید، در حالی پایان یافت که دوران رکود فقه شیعی برای قریب به دو قرن آغاز گشت. پس از درگذشت شیخ، باب اجتهاد و نقد و نظرهای استنباطی، بسته شد. زیرا حتی مجتهدان این دوره جزو مقلدان شیخ بودند. این دوره از تاریخ فقه در کنار دوره اخباری‌گری که پس از بروز صفویه آغاز شده، از تاریک‌ترین برهه‌های تاریخ شیعه محسوب می‌شود، که نام دوره فترت و رکود بر آن نهاده‌اند. که یک و نیم قرن به طول انجامیده است. عوامل تأثیر گذار بر این حادثه را می‌توان در دو عرصه‌ی سیاسی- اجتماعی و فکری- فرهنگی طبقه‌بندی کرد. در دسته‌ی نخست، سیاست‌های مذهبی و متعصبانه‌ی خاندان‌های حکومت‌گر بیشترین تأثیر را در تضعیف فعالیت‌های شیعیان داشت. در واقع این حوادث تا حدودی متأثر از سیادت دستگاه خلافت بود که به طور غیر مستقیم بر شیعیان سرزمین‌های اسلامی سایه افکنده بود. سیاست‌های دستگاه خلافت در قبال شیعیان روی دیگری نیز داشت؛ گذشته از غلبه‌ی جمعیت و قدرت سیاسی اهل سنت در سرزمین‌های خلافت، در درون حاکمیت نیز عناصری از دیوانسالاران اهل سنت، با تشویق خلیفه، وی را به واکنش‌هایی شدید علیه شیعیان وا می‌داشتند. علاوه بر خلفای عباسی، سلاطین نقش برجسته‌ای در دامن زدن بر اختلافات مذهبی و فرقه‌ای در جهان اسلام داشته‌اند. برای نمونه اسلام سنی که سلطان محمود از آن دم می‌زد از اسلام حقیقی‌آتشین‌تر و تشیع‌مورد حمایت آل بویه، خود عامل جنگ شهری در بغداد شد. این رفتار آنها، بغداد را که کانون بیشترین تعارض‌های عقیدتی بود، به عرصه‌ی نزاع‌های خونین بدل می‌نمود؛ برجسته‌ترین این نزاع‌ها را می‌توان در جنگ‌های داخلی بغداد بین محلات سنی‌نشین و محله‌ی شیعه‌نشین کرخ مشاهده نمود که برخی آن را با حمایت ابن علقمی وزیر شیعی دانسته‌اند. در داخل فلات ایران نیز شهرهایی چون ری، ساوه، آوه با این تعارضات دست به گریبان بوده‌اند. این برخورد حتی در یکی از آخرین سال‌های خلافت عباسی، یک سال قبل از سقوط آنها، یعنی سال ۶۵۴ ق در بغداد تداوم داشت (ذهبی، ۱۴۰۵: ۳۶۰) و دشمنی شیعیان را نسبت به خلافت عباسی بیش از پیش برانگیخت. مجموع این حوادث، با غلبه‌ی نهایی هلاکو بر بغداد، زمینه‌ی استقلال و نوزایی جامعه‌ی مذهبی شیعی را در عالم اسلامی پدید آورد.



چهارمین دوره اجتهاد، دوره به کارگیری و عمل به قواعد اصولی و عناصر مشترک اجتهادی، در دامنه‌ای وسیع، در منابع معتبر شرعی است. این دوره از زمان با «شیخ طوسی» آغاز گشت و تا زمان نوه ایشان «ابن ادريس» ادامه یافت (جناتی، ۱۳۷۲: ۲۴۹). هرچند که این دو شخصیت خود از چهره‌های برجسته‌ی فقهی در میان عالمان شیعی به شمار می‌روند لیکن در عصر ایشان، فقه شیعی پویایی چندان نداشت.

در اثر تشدید اختلاف بین اهل سنت و شیعه و وقوع نزاع در بغداد، شیخ طوسی به نجف مهاجرت کرد و کرسی درس را در آنجا برپا نمود اما موقعیت سنتی و ریشه‌دار بغداد، به ویژه بخش‌های شیعی‌نشین آن از یکسو و ناتوانی شاگردان جوان او در نجف موجب شد که رونق گذشته‌ی فقه شیعی در این مدرسه‌ی نوپا شکل نگیرد (صدر، ۱۳۲۱: ۸۳). از سوی دیگر، ابهت و عظمت علمی شیخ نزد شاگردان و اصحابش از مهمترین عوامل رکود فقه در دوران پس از وی بود؛ زیرا قدرت علمی کار را به جایی رسانده بود که بنا به نقل صاحب معالم از پدرش، اکثر فقهای بعد از شیخ به دلیل حسن ظن و کثرت اعتقاد به شیخ، مقلد وی در نظر و فتوا بودند (زین‌الدین، ۱۳۵۶: ۱۷۶).

رکود تفکر فقهی - اصولی اهل سنت نیز به صورت غیر مستقیم بر فقه شیعه تأثیر گذاشت. این دوره، دوره ایستایی اصول فقه اهل سنت محسوب می‌شود و همین امر از بازار گرم مناظره و مباحثه میان عالمان دو مذهب کاسته و بر رکود و انفعال هر دو افزود (صدر، ۱۳۲۱: ۸۳).

بدین ترتیب تلاش‌های شیخ در تفریع و تطبیق از راه به کارگیری اجتهاد در منابع و پایه‌های شناخت به جای اینکه واکنشی مثبت در جامعه فقهی - اجتهادی بجا گذارد و دیگر علما و اندیشمندان را به رشد اندیشه فقه اجتهادی رهنمون شود تا در پاسخ از مسائل جدید و فروع تازه و پدیده‌ها و رویدادها مفید باشد آنها را در هاله‌ای از احساسات و عواطف گرفتار نمود و جنبه تقدسی آن بر بعد علمی و اجتهادیش پیشی جست.

دوره‌ی پنجم: احیای دوباره فقه شیعه

پنجمین دوره از ادوار فقه شیعه، دوره توسعه و گسترش استدلال در مباحث اجتهادی بود که موجب از میان رفتن رکود در باب اجتهاد شد. بی‌شک بیشترین نقش در از بین رفتن این رکود را محمد بن ادریس حلی، نواده‌ی دختری شیخ طوسی داشته است که در حله متولد شده و سال ۵۹۸ ق دار فانی را وداع گفت. وی در توصیف سیاهی دوره خود می‌نویسد: چون مشاهده کردم که دانشمندان روزگارم از فراگیری شریعت و احکام اسلامی شانه خالی کرده یا آنچه به آن جاهلند، دشمنی می‌کنند و دانسته‌های خویش را به هدر می‌دهند و چون دیدم پیرمرد سالخورده این دوره را چنان غفلت فرا گرفته و زمام خود را به نادانی سپرده و امانت‌های زمان را ضایع کرده و در آموختن علوم لازم و ضروری، سستی می‌کنند... و چون دیدم که علم و دانش به ابتدال کشیده شده و میدان علم خالی از تاخت و تاز است، با تلاش و کوشش جانکاه و طاقت فرسا به جبران باقی مانده‌ها پرداختم (حلی، ۱۳۴۱: ۱، ۴۱).

همانطور که در خصوص عوامل رکود فقه شیعی در دوره‌ی چهارم اشاره شد، در این دوره نیز دو گروه علل و اسباب سیاسی-اجتماعی و فکری-فقهی در نوزایی مجدد فقه و اصول نقش داشتند. در بعد سیاسی-اجتماعی، افول قدرت خلیفه و بالاگرفتن منازعات در درون دستگاه خلافت، سرکشی قدرت خوارزمشاهی از خلیفه و تلاش برای اعتبار بخشیدن به شیعه در برابر سایر فرق و نهایتاً حمله‌ی مغولان و سقوط بغداد، عمده‌ترین مسایلی بودند که در احیای دوباره‌ی فقه شیعی نقش داشتند.

واپسین سال‌های عمر خلافت عباسی با افزایش قدرت سلطان محمد خوارزمشاه همراه بود. سلطان از یکسو در اندیشه‌ی دست یافتن به مقام و قدرت سلاطین سلجوقی بود و خلیفه از سوی دیگر در صدد کاستن از قدرت سلطان و اجتناب از اعطای امتیازهای گذشته به خوارزمشاه بود. در سال‌های اولیه‌ی حکومت خوارزمشاه در اثر تحریکات خلیفه، موارد گوناگونی پیش‌آمده بود که بر رقابت‌ها و کینه‌توزی‌های این دو افزوده بود و همین موارد به تدریج سبب آغاز جنگ شد. سلطان که از سمرقند تا خوزستان را به زیر فرمان داشت و بزرگترین قدرت شرق قلمداد می‌شد به منظور شروع جنگ در همدان اردو زد. ابتدا برای اتمام حجت، قاضی مجیدالدین خوارزمی را که روحانی معتبری بود در چند نوبت با پیام‌هایی به رسالت به بغداد فرستاد. مضمون پیام‌ها چنین بود: چون بعضی از سلاطین آل بویه و



سلجوقی خلفایی چون طابع و مسترشد و غیره را به زیر فرمان آورده بودند و به خصوص طغرل سلجوقی حکمی از خلیفه گرفته بود که در بغداد خطبه به نام وی خوانده شود، پس می‌بایست به نام سلطان محمد که مرتبه‌ی خود را از منزلت آل سلجوق رفیع‌تر می‌پنداشت نیز خطبه خوانده شود. همچنین می‌بایست دستگاه خلافت به وی لقب سلطان دهد (نسوی، ۱۳۴۴: ۱۹). اما از آنجا که خلیفه عباسی بر آن بود تا با حذف قدرت‌های منطقه‌ای ریاست هر دو نهاد خلافت و سلطنت را نصیب خویش سازد، با درخواست سلطان مخالفت کرده و در پاسخ سختی به وی نوشت: «آن روز مباد که خلیفه به دیگری محتاج شود» (همان، ۲۰-۲۱).

سلطان از این جواب خشمگین شد و بیش از پیش در عزم خود راسخ گردید تا به جای خلیفه الناصر فرد دیگری را به خلافت بنشانند. لذا قبل از حرکت به سوی بغداد، از علمای بلاد اسلامی فتوایی گرفت که «بر سلطان مسلمین واجب است تا خلیفه ناشایست و نالایق را از کار عزل کند و خلافت را به سادات حسینی که استحقاق آن را دارند بسپارد ... چون سلطانی را که مدد اسلام نماید و روزگار بر جهاد صرف کرده باشد قصد آن کند آن سلطان را رسد که دفع چنین امام کند و امامی دیگر نصب گرداند و وجه دیگر آنکه خلافت را سادات حسینی مستحقند و در خاندان آل عباس غصب است (جونی، ۱۳۶۲: ۲/ ۱۲۱-۱۲۲). بدین ترتیب سلطان محمد با غاصب خواندن خلفای عباسی و عدم تلاش آنان در حفظ مرزهای اسلامی از حملات کفار و قیام در راه خدا، عدم صلاحیت آنان را در داشتن مقام خلافت اعلام نمود و به دنبال این اقدامات زمینه ساز، با سید علاءالملک ترمذی - که از بزرگان سادات بود و پدرانیش در بلخ و ترمذ و غزنه و طخارستان نقابت علویان را داشتند - به عنوان خلیفه بیعت کرد. هرچند که وی در جنگ با خلیفه شکست خورد اما نزاع این دو در بستری ادامه یافت که پیامد آن تلاش هر دو برای جلب رضایت شیعیان بود. خلیفه الناصر با تیزی و هوش سیاسی خود برای ایجاد اتحاد میان نیروهای مذهبی جامعه و استفاده از نیروهای شیعیان برای رسیدن به اهداف خویش به گونه‌ای عمل نمود که شیعیان اثنی عشری و اسماعیلی را با خود همراه ساخت.

شیعیان اثنی عشری که از مدتی قبل، با توجه به ضعف قدرت سلاجقه و درگیر بودن

خوارزمشاهیان با مشکلات داخلی و خارجی، به تقویت قدرت خود پرداخته بودند، از قدرت‌های مطرح سیاسی - مذهبی به شمار می‌آمدند. تساهل و تسامح خلیفه در روابط با شیعیان و حتی به کارگیری آنها در مناصب دولتی به گونه‌ای بود که برخی احتمال داده‌اند خلیفه شیعه بوده است. قاضی نورالله شوشتری می‌نویسد: «او (خلیفه) از افاضل خلفا بود و در علوم متبحر و در شجاعت یگانه روزگار، تشیع او شایع، احکام ائمه اهل بیت (ع) را چون عم خود معتقد بود (شوشتری، ۱۳۷۷: ۲۸۳). سیوطی نیز درباره خلیفه می‌نویسد: «الناصر شیعه بود و برخلاف آباء و اجدادش به مذهب امامیه تمایل داشت (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۲۲۷).

مدت ۳۳ سال از خلافت الناصر با وزارت دو تن از شیعیان یعنی نصیرالدین ناصر بن مهدی بن حمزه الحسینی و مؤید الدین محمد بن عبدالکریم برزقمی سپری گردید که این مسئله از سویی نشان دهنده قدرت فزاینده شیعیان و حضور فعال آنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و از سوی دیگر تمایل خلیفه به فعالیت شیعیان اثنی‌عشری در دستگاه خلافت است.

همزمان با این اقدامات خلیفه، سلطان محمد نیز در مبارزه‌ای که با خلیفه در پیش گرفته بود به خوبی می‌دانست که به مردم سنی مذهب اتباع خود نمی‌تواند متکی باشد و این مردم از خلیفه پشتیبانی خواهند کرد، بنابراین برای رسیدن به اهداف خویش سیاست تحبیب شیعیان را در پیش گرفت و بدین منظور سید علاءالملک ترمذی را که از بزرگان سادات علوی بود نامزد خلافت نمود و چنانکه اشاره شد از مقامات روحانی شیعی مذهب قلمرو خود فتوایی به دست آورد مبنی بر اینکه «خلافت را سادات حسینی مستحقند و در خاندان آل عباس غصب است.» (جوینی، ۱۳۶۲: ۲/ ۱۲۱).

مجموعه‌ی حوادث سیاسی - اجتماعی نیمه‌ی دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم، جملگی نشان از تحول اوضاع به نفع شیعیان است. فضای باز فکری - سیاسی ایجاد شده در این دوران، با طوفان مغولان وضعیتی متفاوت یافت، به نحوی که سیادت مذهبی یکباره از میان رفت و برای نخستین بار شیعیان فرصت یافتند در فضایی برابر به طرح اندیشه‌های خود مبادرت ورزند و همین امر پای عالمان دینی را به مناظرات مذهبی در دستگاه ایلخانان باز کرد و زمینه‌ی گسترش تشیع در دو سطح اجتماعی (توده) و سیاسی (حاکمان) را پدید آورد.



البته باید به این نکته نیز توجه داشت که هجوم مغولان به ایران و سایر بلاد اسلامی باعث نابودی گسترده‌ی کتابخانه‌ها، مساجد و حوزه‌های علمیه و از دست رفتن هزاران جلد کتاب و متواری شدن ده‌ها اندیشمند و فقیه بزرگ گردید و اگر این امر رخ نمی‌داد چه‌بسا وضع عمومی علوم مختلف و از جمله فقه شیعی رشد و نمو بهتری می‌یافت. به گفته ابن خلدون، مغولان آن قدر کتاب به دجله انداختند که پلی استوار به وجود آمد و روستائیان و سواران می‌توانستند از یک کرانه به کرانه دیگر روند (مقدمه ابن خلدون، بی‌تا: ۱۷۱). همچنین سلطان محمد خوارزمشاه نیز به دلیل سیاست‌های ضد عباسی و با هدف بی‌اعتبار کردن بغداد، اندیشمندان و علمای طراز اول جهان اسلام را در شهرهایی چون بلخ، هرات، سمرقند، مرو، بخارا و جرجانیه گردآورده بود و تخریب این شهرها در یورش‌های اولیه مغولان ضربه سنگینی به حوزه‌های علمی و فرهنگی این منطقه به شمار می‌آمد (ابن اثیر، ۱۴۲۲: ۱۹۹/۶). در این میان، گسترش تصوف و صف‌آرایی قائلان آن در برابر اهل شرع، باعث شد که در بعضی حوزه‌های فکری-اجتماعی، تعقل و خردورزی به محاق فراموشی سپرده شود و جمود و تحجر در جهان اسلام تقویت شد (درودگر، ۱۳۸۲: ۴۹-۵۰). لیکن، باوجود همه‌ی این مسایل، در عرصه‌ی فکری-فقهی هم عواملی ظهور کرد و به موجب آن نگارش و نشر آثار فقهی جانی دوباره گرفت که در ادامه به این وجه از موضوع می‌پردازیم.

با استقرار ایلخانیان در ایران، بزرگان و اندیشمندان ایرانی فرصت یافتند که به دربار مغول راه یابند و بعضاً زمینه رونق فقه شیعه را نیز ایجاد کنند. خواجه نصیرالدین طوسی شیعه اثنی عشری ایرانی که به دستگاه اسماعیلیان راه یافته بود توانست با جلب نظر مساعد هولاکوخان، بخشی از میراث شیعی را از آفت تهاجم حفظ کرده و در گسترش اندیشه‌های آن بکوشد. پس از فتح بغداد وی به حله که مرکز فعالیت شیعیان بود سفر کرده و با علمای طراز اول آنجا ارتباط برقرار کرد و بدین ترتیب موجب تقویت و بسط قدرت شیعه گردید. از طرفی مویدالدین محمد بن العلقمی عرب که وزیر المستعصم بالله آخرین خلفیه عباسی نیز شیعه اثنی عشری بود که در فتح بغداد جانب هولاکو خان را گرفت و پس از تسخیر بغداد توسط مغولان نیز در مقام وزارت بغداد ابقا شد و وی در این مقام به تقویت موقعیت شیعیان همت گماشت (خواندمیر، ۱۳۳۵: ۵۴۳/۳).

از شخصیت‌های دیگر در این عرصه می‌توان از شمس الدین جوینی و برادرش عطاملک جوینی صاحب کتاب تاریخ جهانگشای نام برد که در دربار مغول مقامی بلند یافته بودند. آنها به مرمت و تجدید مراکز فرهنگی و علمی چون مدارس، مساجد و خانقاه‌ها جهدی بلیغ مبذول داشتند و با تلاش آنها این مراکز دوباره جان گرفت و به شکوفایی علوم دینی کمک نمود (مستوفی، ۱۳۱۷: ۲۸۵).

در چنین فضایی، اندیشمندان و زعمای بزرگ شیعه در عرصه فقه مجال برپایی درس و بحث، تربیت شاگرد و تألیف رسایل و کتب را یافتند و دوره پنجم از ادوار فقه شیعه، با تکاپوهای این افراد (که درباره‌ی شاخص‌ترین چهره‌های آن در ادامه به اختصار بحث خواهد شد) به جایگاه رفیعی دست یافت.

شیخ ابوالقاسم جعفر بن یحیی بن سعید حلّی، معروف به محقق، صاحب کتابهای متعددی در ابواب مختلف فقه می‌باشد از جمله آنها می‌توان به شرایع الاسلام، معارج الاصول، معتبر و المختصر النافع اشاره نمود محقق حلّی با یک واسطه شاگرد ابن زهره و ابن ادریس است صاحب کتاب الکنی واللقاب، چنین می‌نویسد: محقق کرکی در وصف محقق گفته است، اعلم اساتید «محقق» به طور مطلق گفته شود مقصود همین شخص بزرگوار است. خواجه نصیرالدین طوسی در حلّه با او ملاقات کرده و در جلسه درسش نیز حضور یافته است. کتابهای «محقق» مخصوصاً کتاب شرایع در میان طلاب یک کتاب درسی بوده و هست و فقه‌های زیادی کتب محقق را شرح کرده و یا بر آنها حاشیه نوشته‌اند (قمی، ۱۳۴۹: ۹۶) صاحب کتاب «اعیان الشیعه» به نقل از صاحب معالم محقق را افضل فقها در همه زمانها معرفی نموده که در میان فقیهان شیعه چون او وجود ندارد (امین، ۱۴۱۸: ۸۹/۴) جایگاه ویژه‌ی او در فقه شیعی با اثر مهم شرایع الاسلام قابل احساء است زیرا این همان کتابی است که شهید ثانی کتاب «مسالك الافهام» را در شرح آن نوشته و در دوره‌های اخیر کتاب «جواهر الکلام» نیز شرحی بر آن است. «محقق» در اصول هم گام‌های مهمی برداشت؛ آنچه از کتاب اصولی محقق حلّی در دسترس است، «معارج الاصول» است که در ده باب تنظیم شده و هر باب دارای فصولی است. از ویژگیهای مهم کتاب معارج زدودن مباحث کلامی و منطقی از اصول فقه شیعه است که قبل از ایشان



شدیدا در آثار اصولی شیعه به چشم می‌خورد. دوم اینکه این اثر دارای تنظیم و تبویب بسیار پیشرفته‌تری است که اگر این اثر با آثار قبل مانند الذریعه سید مرتضی و العده شیخ طوسی مقایسه شود، این ادعا ثابت خواهد شد.

محقق، نوآوری‌های بسیاری در فقه وارد کرد که بحث درباره‌ی آنها، این مقاله را از سیاق پژوهشی تاریخی خارج می‌کند اما آنچه در این میان حایز اهمیت است و در رشد و پویایی فقه شیعی تأثیر زیادی داشت، اعتقاد وی به مسأله‌ی اجتهاد بود. وی مجتهد را همیشه در کشف حکم شرعی بر صواب نمی‌دانست بلکه همچون دیگر امامیه معتقد بود که مجتهد، گاه در اجتهاد خویش خطا کرده به حکم نمی‌رسد و البته معذور است (حلی، ۱۴۰۳: ۶۴). هرچند که این نظر، از دیرباز بین فقیهان شایع بوده، لیکن برجسته کردن آن از سوی محقق موجب شد که در بحث برسر آنچه وی همتایانش طرح کرده بودند، مباحثات فراوانی شکل گیرد.

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی معروف به علامه حلی یکی دیگر از اعجوبه‌های عصر خود است. وی در فقه، اصول، کلام، منطق، فلسفه، رجال و غیره کتاب نوشته است. پرکارترین فقیه شیعه در این دوره است به طوری که تعداد تألیفات او را یکصد و بیست مورد ذکر کرده‌اند (عسقلانی، ۱۳۳۱: ۲/۳۱۷) وی در این نوشته‌ها، آراء و نظرات غالب فقهای ادوار قبلی را به چالش کشانده و در بسیاری موارد نظرات جدیدی ارائه داده است. حدود صد کتاب از آثار خطی یا چاپی او شناخته شده که بعضی از آنها به تنهایی مانند تذکره الفقهاء کافی است که نبوغ او را نشان دهد علامه کتب زیادی در فقه دارد که غالب آنها مانند کتابهای محقق حلی در زمانهای بعد از او از طرف فقها شرح و حاشیه زده شده است. کتب معروف فقهی علامه عبارت است از: ارشاد، تبصره‌المتعلمین، قواعد، تحریر، تذکره الفقهاء، مختلف الشیعه و منتهی. علامه اساتید زیادی داشته است. در فقه شاگرد دائی خود محقق حلی و در فلسفه و منطق شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است. فقه تسنن را نزد علمای اهل سنت تحصیل کرده است علامه در سال ۶۴۸ ق متولد شده و در سال ۷۲۶ ق در گذشته است (استرابادی، ۱۳۸۰: ۱۰۹). بی‌شک وی در رشته‌هایی چون کلام و حکمت، فقه، فقه تطبیقی، حدیث و رجال، اصول فقه، سرآمد روزگار خویش بود. ابن حجر او را

نشانه‌ی ذکاوت و هوش خواننده و از بزرگترین مصنفان شیعه معرفی نموده است (عسقلانی، ۱۳۱۴: ۵۸۷/۲) تالیفات او فراوان است اما در فقه علاوه بر آثار ذکر شده بالا می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام و در اصول فقه نیز کتابهای: غایه الوصول، منتهی الوصول، نهج الوصول، نهایه الوصول، مبادی الوصول و ... از جمله آثار اوست.

شاگردپروری و اتصال حلقه‌های استاد- شاگردی از ویژگی‌های برجسته‌ی این دوره از مدارس فقهی شیعه است؛ شاگردانی که خود در جایگاه رفیعی قرار دارند و به سرعت خلاء استاد را جبران می‌کنند. فخر المحققین پسر علامه حلی یکی از این حلقه‌های استاد و شاگردی است که در سال ۶۸۲ ق متولد شده و در سال ۷۷۱ ق در گذشته است علامه حلی در مقدمه تذکره الفقها و در مقدمه کتاب قواعد از فرزندش به تجلیل یاد کرده است و در آخر قواعد آرزو کرده که پسر بعد از پدر کارهای ناتمام او را تمام کند. فخرالمحققین کتابی دارد به نام ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. آراء فخرالمحققین در این کتاب مورد توجه فقها می‌باشد (طبری، ۱۳۱۸: ۴۵۹).

از مهم‌ترین ویژگی‌های دوره‌ی پنجم فقه شیعه، پدید آمدن آثاری است که تا امروز مبنای درس و بحث و اجتهاد بوده است. اگر برای این دوره، چند نقطه‌ی عطف و قله و اجتهاد در نظر گرفته شود، بدون شک یکی از آنها محمد بن مکی معروف به شهید اول است. شمس‌الدین ابوعبدالله مکی معروف به شهید اول علاوه بر تسلط به آراء فقهای شیعه، در فقه اهل سنت نیز از تبحر بالایی برخوردار بود و با استدلال‌های قوی آنچنان فقه سنی را مورد نقد قرار داد که جانش را نیز در این راه فدا کرد. وی شاگرد فخرالمحققین و از اعظام فقهای شیعه است و در ردیف محقق حلی و علامه حلی است. او اهل جبل عامل در جنوب لبنان (قدیمی‌ترین مراکز تشیع) است. شهید اول در سال ۷۳۴ ق متولد شده و در سال ۷۸۶ ق به فتوی یک فقیه مالکی مذهب و تأیید یک فقیه شافعی مذهب شهید شد. کتاب معروف او در فقه اللّمعه نام دارد که در مدت کوتاهی آن را در زندان تألیف نمود و عجیب این که این کتاب شریف را دو قرن بعد فقیه‌ی بزرگ شرح کرد که او نیز سرنوشتی مانند مؤلف پیدا نمود و به شهید ثانی معروف گردید. کتابهای دیگر شهید اول عبارتند از: دروس، ذکری، بیان،



الفیه و قواعد. همه کتب او از نفایس آثار فقهی است (شهید اول، ۱۳۷۶: ۱/ ۶۹ و ۳۳۰).

یکی از نوآوری‌های ماندگار شهید اول که در کتاب القواعد و الفوائد وی آمده، تقسیم‌بندی مباحث فقه است. وی در این باب سنتی را ایجاد کرد تا قرن‌ها بعد از او ادامه یافت (عاملی، بی‌تا: ۳۰). اگرچه فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶ ق) و فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۰ ق) دسته‌بندی جدیدی را ارائه داده‌اند (مدرسی طباطبائی، ۱۳۶۲: ۳۲/۱-۳۱) ولی تقسیم‌بندی محقق حلّی همچنان در کتب فقهی شیعه پا برجا مانده است.

از شاگردان مبرز شهید اول فاضل مقداد، اهل سیور از قرآء حله است که کتاب معروف کنز‌العرفان را در فقه از خود به یادگار نهاده است. این کتاب، کتاب آیات الاحکام است. یعنی در این کتاب آن سلسله از آیات کریمه قرآن که از آنها مسائل فقهیه استنباط می‌شود و در فقه مطرح می‌گردد تفسیر شده و به سبک فقهی به آنها استدلال شده است. فاضل مقداد در سال ۸۲۶ ق وفات کرده است (قمی، ۱۳۴۹: ۲۰۲).

در حالی که چهارمین دوره‌ی فقه شیعی زیر سایه‌ی سنگین مقام فقهی و علمی شیخ طوسی، و در نبود چهره‌های برجسته رو به رکود نهاده بود؛ ولی از اواخر قرن ششم فقه‌هایی که دارای قدرت اندیشه و استنباط قوی بودند چون ابن ادریس حلّی، محقق حلّی و علامه حلّی با این وضع به مقابله برخاستند و اجتهاد مجدداً احیاء شد. کتاب سرائر ابن ادریس که یکی از مهمترین منابع فقهی شیعه است بهترین نمودار این پدیده است. ابن ادریس در این اثر نفیس خود در تمام فروع، نظر شیخ را ذکر کرده و سپس در مقام نقد آن بر می‌آید (تبریزی مدرسی، ۱۳۷۳: ۵/ ۲۴۶). به تدریج این حرکت تقویت شد و دانشمندان دیگری که از آنان یاد شد همین راه را دنبال کردند و از این رهگذر فقه شیعه بار دیگر در مسیر پیشرفت و تکامل خود قرار گرفت (نامه دانشوران، ۱۳۳۸: ۱/ ۲۳۹). این تعالی و پیشرفت از یکسو مرهون تلاش فقیهان برجسته بود و از سوی دیگر، متأثر از شرایط اجتماعی و سیاسی زمانه‌ی آنها قرار داشت. هرچند که دگرگونی‌های سیاسی گاهی هم باعث آسیب دیدن فقه و اندیشه‌های شیعی می‌شد اما در مجموع، سیر تاریخی جهان اسلام در این قرون به گونه‌ای رقم خورد که مجال رشد و پویایی مدارس و عالمان شیعی ایجاد شد. البته در این

میان نباید از این مهم غافل شد که شخصیت‌های تأثیرگذار و مهمی چون شهید اول و شهید ثانی نه تنها در درون حکومت‌های شیعی رشد نکردند بلکه با سخت‌ترین مخالفان نیز مواجه بودند. از این رو نمی‌توان نقش عالمان برجسته را در احیای دوباره‌ی فقه و اجتهاد نادیده گرفت و این موضوع را صرفاً به جریان حاکم بر مسایل تاریخی پیوند زد.



نتیجه‌گیری

هرچند که دوران مغولی- تیموری در اندیشه ایرانی، یادآور ادواری تاریک و آکنده از ویرانی است، اما همراه شدن دو عامل اساسی موجب شد که این دوران در تکوین فقه شیعی و پویایی اجتهاد به یکی از ادوار مهم فقه شیعه بدل گردد. دوران رکود اندیشه‌های اجتهادی در شرایطی پایان پذیرفت که منازعات خوارزمشاهیان با خلیفه عباسی، پای شیعیان را به عرصه‌ی سیاست و اجتماع باز کرد. تلاش این دو برای بهره‌برداری از ظرفیت اجتماعی و مذهبی شیعیان، زمینه‌ی احیای دوباره مکتب تشیع را پدید آورد. طوفان خانمان‌سوز مغول، درحالی همه چیز را با خاک یکسان کرد که فضایی برابر برای تکاپوهای فکری- مذهبی ایجاد نمود و در این میان، ظهور شخصیت‌های برجسته‌ی شیعی (و اغلب ایرانی) اوضاع را به نفع شیعیان دگرگون ساخت. از این دوران، ادوار فقه شیعه وارد پنجمین دوره از حیات خود شد که آثار آن تا امروز همچنان باقی مانده است. در مجموع عوامل اثرگذار بر رشد و پویایی فقه شیعه در این دوره را می‌توان به شکل زیر برشمرد:

در حالی که بغداد سقوط کرده بود و مرکزیت خود را از دست داده بود بسیاری از علما و اندیشه‌ورزان بزرگ این عصر از حله برخاسته و مجدداً جلسات بحث و تدریس کلام و فقه را دایر کردند. فقه و اجتهاد استدلالی جایگزین فقه تقلیدی شد و عالمان برجسته در مباحث خود اندیشه‌ها و آرای قدما را به چالش کشیدند. متون فقهی با ابواب و تقسیم‌بندی جدیدی تدوین شد و شیوه‌ای از سوی فقیهان برجسته ابداع گردید که تا امروز هم ادامه یافته است.

در این دوره علاوه بر پیشرفت فقه، کتبی هم در مورد اختلاف آراء فقه شیعه مانند مختلف‌الشیعه علامه حلی نگاشته شد. تحقیقات فقهی در این عصر دقیق‌تر و عمیق‌تر و پر دامنه‌تر گردید.

در نهایت می‌توان گفت، دوران مورد بحث که یکی از بحرانی‌ترین ادوار تاریخ ایران بعد از اسلام است به رغم موانع و مشکلات عدیده در حوزه‌های مختلف، در عرصه علم و اندیشه، فقها و علمای این عصر به بهترین وجه ممکن از اوضاع پیش آمده، بهره‌جسته و با جدیت تمام در تعالی و رشد فقه شیعه اهتمام نموده و آثار و شاگردان پرشماری را پدید

آوردند. فقهایی چون محقق حلی، علامه حلی، فخرالمحققین، شهیداول، فاضل مقداد و سایر بزرگان با تلاش خستگی‌ناپذیر خود نه تنها به دوران تقلید محض از شیخ طوسی و فترت یکصد ساله پایان دادند بلکه فقه شیعه را در ابعاد و موضوعات مختلف توسعه دادند که این حرکت تا چند قرن بعد، یعنی تا ظهور اخباری‌گری در قرن یازدهم هجری همچنان به پویایی خود ادامه داد و به جرأت می‌توان مدعی شد که بخش اعظم دستاوردها و آموزه‌های فقه شیعه در این عصر تکوین یافته است. تحقیقات و نوشته‌های فقه‌های آن عصر هنوز هم تازگی و طراوت خود را حفظ کرده و به عنوان کتب درسی در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و مورد توجه علما، محققان و دانش پژوهان است.



منابع و مأخذ

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۴۲۲ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار الکتب العربی.
- استرآبادی، محمدبن علی (۱۴۲۲ق/۱۳۸۰)، *منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال*، قم: موسسه آل البیت (علیهم السلام) لاحیاء التراث.
- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبایا (۱۳۶۰)، *تاریخ فخری در آداب مملکت داری و دولت‌های اسلامی*، ترجمه: محمودحید گلپایگانی، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن عماد حنبلی (۱۴۱۴ق)، *شذرات الذهب من اخبار من ذهب*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۳۸۱)، *الحوادث الجامعه (رویدادهای قرن هفتم هجری)*؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- امین، سیدمحسن (۱۴۱۸ق)، *اعیان الشیعه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، طبع پنجم.
- تبریزی مدرس، محمدعلی (۱۳۷۳ق)، *ریحانه الادب*، تهران، سعدی.
- جنّاتی، محمد ابراهیم (۱۳۷۲)، *ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، تهران، سازمان انتشارات کیهان، چ ۱.
- جوینی، عطاملک (۱۳۶۲)، *تاریخ جهانگشا*، تصحیح محمد قزوینی، تهران، بامداد.
- حرّ عاملی، محمدبن حسن (۱۳۵۸ق)، *امل الامل*، تحقیق: سید احمدحسینی، نجف، الآداب.
- حسینی جلالی، سیدمحمدرضا (۱۳۸۳)، *نگاهی به المسائل السرویة شیخ مفید*، ترجمه جويا جهانبخش، آینه‌ی میراث، ش ۲۶.
- حلّی (محقق)، شیخ نجم الدین (۱۴۰۳ق)، *معارض الاصول*، تحقیق محمد حسین رضوی، قم، موسسه آل البیت.
- حلّی، محمدبن منصوربن احمدبن ادریس (۱۳۴۱ق)، *السرائرالحاوی لتحریرالفتاوی*، قم، انتشارات اسلامی.
- خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۳۵)، *تاریخ حبیب السیر*، تهران، کتابفروشی خیام.
- درودگر، محمدجواد (بهار و تابستان ۱۳۸۲)، *تحجر و تجدد از منظر استاد مطهری*، کتاب نقد، سال هفتم، شماره ۲ و ۳.
- ذهبی (۱۴۰۵ق)، *دول الاسلام*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- زین الدین، شیخ حسن بن (۱۳۶۵)، *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، قم، انتشارات اسلامی.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۶۳)، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران

- امیرکبیر.
- شبیری زنجانی، سیدمحمدجواد (۱۳۷۱)، *فهرست آثار شیخ مفید در: مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید*.
- شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۷۷)، *مجالس المؤمنین*، تهران، انتشارات اسلامی.
- شهید اول، محمدبن مکی (۱۳۷۶)، *غایه المراد فی شرح نکت الارشاد*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۲۱ق./۱۳۷۹ش)، *المعالم الجدیده*، قم، چاپ کنگره شهید صدر، مجموعه آثار ۸.
- عاملی، محمدبن مکی (شهیداول) (بی‌تا)، *القواعد والفوائد فی الفقه و الاصول و العربیه*، قم، منشورات مکتبه المفید.
- عبدالرحمن ابن خلدون (بی‌تا)، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه: محمدگنابادی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه.
- عسقلانی، احمدبن علی (۱۳۳۱ق)، *لسان المیزان*، حیدرآباد دکن، مجلس دائرة المعارف.
- عسقلانی، ابن حجر (۱۳۱۴ق)، *لسان المیزان*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- طبری، میرزا محمدحسین (۱۳۱۸ق)، *مستدرک الوسائل*، تهران، دارالخلافة.
- قمی، شیخ عباس (۱۳۴۹ق)، *هدیه الاحیاب*، نجف، المرتضویه.
- مدرسی طباطبائی (۱۳۶۲)، *زمین در فقه اسلامی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۱۷)، *دستورالوزراء*، تصحیح و مقدمه: سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی اقبال.
- نامه دانشوران ناصری (۱۳۳۸)، *نوشته جمعی از علمای قاجار*، قم: موسسه مطبوعاتی دار الفکر، موسسه مطبوعات دار العلم، [تاریخ مقدمه].
- نسوی، شهاب‌الدین، محمد فرندزی زیدری (۱۳۴۴)، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح و تعلیقات: مجتبی مینوی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه.
- یعقوبی، محمدطاهر (۱۳۸۴)، «*بن علقمی و سقوط بغداد*»، تاریخ اسلام، ش ۲۴.